



اقتباس ادبی در آثار نمایشی، ارج نهادن به کتاب است

کتاب اگرچه در فرهنگ ما از جایگاه و منزلت بالایی برخوردار است، اما رسانه‌های تصویری سینما و تلویزیون در ساخت آثار نمایشی کمتر سراغ آن رفته‌اند...

جام جم آنلاین: کتاب اگرچه در فرهنگ ما از جایگاه و منزلت بالایی برخوردار است، اما رسانه‌های تصویری سینما و تلویزیون در ساخت آثار نمایشی کمتر سراغ آن رفته‌اند و ما در مجموعه‌های نمایشی تلویزیون کمتر شاهدیم که کتاب و کتابخوانی محور قصه و روایت داستانی قرار بگیرد در حالی که بازتولید خلاق قصه‌ها و داستان‌ها همین پدیده کتابخوانی است.

از نقدهایی که همواره به سینما و تلویزیون ما وارد بوده این است که کمتر سراغ ادبیات داستانی رفته و به اقتباس ادبی توجه کرده است.

به مناسبت نمایشگاه کتاب و اهمیت بحث کتاب سراغ مجتبی شاکری، مدیر بخش پژوهش و اقتباس سیمافیلم رفتیم و با او درباره اقتباس ادبی در آثار نمایشی و توجه به کتاب در دنیای تصویر به گفت‌وگو نشستیم.

واقعیت این است که ما در رسانه‌ها بویژه صداوسیما درباره اهمیت مطالعه و کتابخوانی خیلی حرف می‌زنیم، اما در آثار نمایشی بویژه سریال‌ها که مخاطبان بیشتری هم دارد نشانه‌ها و موقعیت‌هایی که این مهم را برجسته کرده و به تصویر بکشد نمی‌بینیم. به نظر شما این به عدم توجه برنامه‌سازان به این مقوله برمی‌گردد یا این که کتاب و کتابخوانی فاقد ظرفیت‌های دراماتیکی است؟

اهمیت مطالعه در این است که فرد را صاحب رای و نظر کرده و شناخت و آگاهی او را افزایش می‌دهد. ضمن این که کمک می‌کند تا انسان بتواند در تصمیم‌گیری‌های خود منطقی و عقلانی عمل کند و در نهایت این که صاحب بصیرت و روشنایی شود. خب اهمیت مطالعه به این مساله برمی‌گردد که علم و دانش در یک جامعه چه منزلت و ارزشی دارد که به نظر من اهمیت دانش و مطالعه واجد یک عقبه تاریخی در کشور ماست البته حکومت‌هایی بودند که مانع از رشد و توسعه دانش و فرهنگ مطالعه بودند، اما خوشبختانه پس از پیروزی انقلاب شاهد تحول و پیشرفت‌های خوبی در این زمینه بودیم و کتاب و کتابخوانی جایگاه بهتری پیدا کرده است. به عنوان مثال کل رمان‌هایی که قبل از انقلاب منتشر شده بود یعنی از زمان تولد رمان در مفهوم فنی کلمه که به زمان جمال‌زاده برمی‌گشت به 500 تا نمی‌رسد در حالی که در حال حاضر ما سالانه حدود 200 منتشر می‌کنیم. خوشبختانه اعداد و ارقام، آمارهای امیدوارکننده‌ای را خبر می‌دهد لذا من با این نظر که مردم ما اهل مطالعه نیستند خیلی موافق نیستم. به نظر می‌رسد تعریف ما از مطالعه و کتابخوانی مبتنی بر مولفه‌ها و شاخص‌های علمی نیست. ما اگر مطالعه را صرفاً در خواندن محدود نکنیم و اگر انتقال یک مفهوم از طریق دیداری یا شنیداری صورت بگیرد می‌توانیم آن را مطالعه محسوب کنیم. ما نمی‌توانیم میزان آمار و انتشار کتاب در وزارت ارشاد را ملاک و معیار واقعی برای ارزیابی مطالعه در کشور بدانیم. شما تصور کنید مثلاً کتاب «دا» به عنوان پرتیراژترین کتاب در سال‌های اخیر چقدر می‌تواند میزان واقعی مطالعه در مردم ما را تعیین کند؟ به نظر من این شاخص‌ها، نشانه‌های واقعی مطالعه در جامعه ما را روشن نمی‌سازد. مثلاً انتشار یک داستان کوتاه در روزنامه‌هایی که 200 هزار تا تیراژ دارد می‌تواند بیش از نشر کتاب به افزایش آگاهی و دانش در جامعه دامن بزند. متأسفانه ما نقطه قوت مردم خود را در مطالعه در میزگردها و همایش‌ها یا برنامه‌های رادیو و تلویزیون با معیارهای غلط و زاویه نادرست به یک نقطه ضعف و عامل توهین و تحقیر بدل می‌سازیم. به نظر من در ارزیابی میزان مطالعه در ایران، معیار و ملاک‌های غلطی به کار می‌رود و لذا نتایج غلطی هم از آن گرفته می‌شود.

اساساً شما تعریف دیگری از مطالعه ارائه می‌دهید به طوری که براساس این تعریف، مثلاً تماشای یک فیلم سینمایی یا برنامه‌های تلویزیونی هم می‌تواند مصداقی از مطالعه باشد و در واقع شما مطالعه را صرفاً در کتاب خواندن خلاصه نمی‌کنید.

همین‌طور است. چون معتقدم آنچه در ذهن فرد برای او ایجاد یک نظر و عقیده می‌کند و در عملکرد و رفتار او دخل و تصرفی انجام می‌دهد مطالعه محسوب می‌شود. مهم همین تغییر و تحول ذهنی و رفتاری است که ایجاد شده. چه اصراری است که مطالعه صرفاً با واژه و کتاب محاسبه شود. کتاب یکی از ابزارها و شاخص‌های اندازه‌گیری مطالعه است.

پس براساس تعریف شما تماشای آگهانه یک سریال تلویزیونی و فیلم سینمایی می‌تواند مصداقی از مطالعه محسوب شود؟

ببینید آیا از سریال «171#& مختارنامه» که در حال نمایش است و شاید قریب به اتفاق ملت ما و حتی ملت‌های همسایه مشتاقانه آن را تماشا می‌کنند از آن درس نمی‌آموزند. آیا این سریال بیشتر از 6 واحد درسی دانشگاهی که تاریخ را آموزش می‌دهد، تاثیرگذار نیست؟ آیا تماشای این سریال سطح آگاهی بیننده را افزایش نمی‌دهد؟

ولي شايد مخاطب صرفا براي سرگرمي به يك سريال نگاه كند و آن تجربه خودآگاهانه كه منظور شماست در اين رويكرد وجود نداشته باشد؟

خب اين سوال را درباره مطالعه كتاب يا روزنامه هم مي‌شود پرسيد. كسي كه در حال خواندن يك كتاب است لزوماً به اين معنا نيست كه او در حال كسب آگاهي است يا لذت سرگرمي. در سنجش ميزان مطالعه نيز كيفيت و چگونگي كُنش مندي فرد با كتاب ملاك قرار نمي‌گيرد بلكه شاخص اندازه‌گيري وقت و زماني است كه فردي براي مطالعه مي‌گذارد. اين مساله درباره تماشاي يك فيلم يا سريال هم مصداق دارد. شما ميزان مطالعه را نبايد صرفاً با كتاب خواندن مورد سنجش قرار دهيد. استفاده از اينترنت يا شنيدن يك داستان از راديو هم مصداقي از مطالعه محسوب مي‌شود. امروزه شاهد تولد كتاب‌هاي صوتي هستيم كه به شنونده نياز دارد نه خواننده. لذا به نظر مي‌رسد بايد در شاخص‌هاي سنجش مطالعه، تجديدنظر كنيم و كليد واژه‌ها را درست و دقيق تعريف كنيم تا برداشتمان از اين موضوع مبتني بر واقعيت شود.

اين بحث را مي‌توان از منظر اقتصادي هم نگاه كرد. به اين معني كه در سبد هزينه خانوار در کشور ما كتاب، حضور كمرنگي دارد و ما ايرانيان كمتر براي كتاب پول خرج مي‌كنيم.

باز هم هزينه كردن و پرداخت پول براي كتاب را نمي‌توان معيار دقيقي براي سنجش مطالعه قرار داد. چه بسا بسياري از افراد از كتابخانه عمومي يا محل كار استفاده مي‌كنند؛ لذا به نظر من اين سوال ناقص است. اگر ما تماشاي يك سريال تلويزيوني مثل «مختارنامه» را مصداقي از مطالعه محسوب كنيم آن وقت تماشاگر كه هزينه‌اي براي اين كار پرداخت نمي‌كند تا در سنجش ميزان مطالعه، ملاك قرار بگيرد.

آقاي شاكري واقعيت اين است كه حضور خود كتاب و نشانه‌شناسي آن در آثار نمايشي مي‌تواند در ايجاد انگيزه و تبليغ فرهنگ مطالعه نقش موثري داشته باشد. مثلاً ما در سريال‌هاي تلويزيوني كمتر شاهد اين هستيم كه در لوکیشن يا انتخاب ميزانسن از كتابخانه استفاده شود در حالي كه نماد كافي شاپ يا تجملات زندگي مثل مبلمان، حضور پررنگ تري دارد. يا كمتر سراغ داريم بازبگر و كاراكترتي كه در حال مطالعه و كتابخواني باشد. به نظر شما استفاده از اين نشانه‌ها نمي‌تواند در ترويج فرهنگ مطالعه و كتابخواني تأثير داشته باشد؟

استفاده از نمادها و نشانه‌ها در آثار نمايشي تمهيد منطقي و معقولي است كه هم در ادبيات داستاني مورد استفاده قرار مي‌گيرد و هم در ادبيات نمايشي ضرورت دارد. البته اين به دغدغه و علاقه فيلمنامه‌نويس و كارگردان به اين مساله هم برمي‌گردد. ضمن اين كه فيلم و سريال در واقع بازتابي از واقعيت‌هاي اجتماعي است و اگر مطالعه و كتابخواني در جامعه جدي گرفته شود انعكاس آن را در آثار نمايشي نيز خواهيم ديد. من معتقدم اعتقاد نويسندگان و سازندگان يك سريال به كتاب و ارزش مطالعه است كه مي‌تواند در شيوه ميزانسن و تأثير آن بر مخاطب تأثير بگذارد. اگر اين باور در مولف نباشد استفاده از اين نمادها و نشانه‌ها صرفاً يك نوع شكل‌گرابي و فرماليسي بيش نخواهد بود.

جامعه‌شناسان در آسيب‌شناسي فرهنگ مطالعه به اين مساله اشاره مي‌كنند كه مردم ما بيشتر واجد يك فرهنگ شنيداري و شفاهي هستند تا فرهنگ مكتوب. بر اين اساس علاقه آنها به شنيدن سخنراني يا تماشاي يك فيلم و سريال بيش از خواندن يك كتاب يا روزنامه است.

درست است. آمار و مطالعه تاريخ ادبيات نشان مي‌دهد در غرب براي نوشتن، يادداشت روزانه، سفرنامه‌نويسي و رمان‌نويسي وقت بيشتر مي‌گذارند. مثلاً روسيه از اين حيث بسيار غني است. يا در فرانسه سالانه 3 هزار رمان توليد مي‌شود. ما از اين منظر دچار ضعفيم. البته در حال حاضر نوشتن در کشور ما شتاب بيشترتي به خود گرفته هر چند دچار شتابزدگي است. اين همه افرادي كه در وبلاگ‌هاي شخصي خود مي‌نويسند يا تعداد روزنامه‌هاي ما، افزايش يافته و كساني كه براي روزنامه‌ها مي‌نويسند نيز كم نيستند يا برنامه‌هاي متعددي كه در راديو و تلويزيون ساخته مي‌شود داراي نويسنده هستند. خاطرات خودنوشته و ديگرنوشته و اقبال به فراخوان هاي داستان‌نويسي رويكرد عمومي به نوشتن را نشان مي‌دهد لذا مي‌توان اميدوار بود فرهنگ مكتوب و نوشتاري نيز بتدريج حتي از طريق برنامه‌هاي راديو و تلويزيون در جامعه شكل گرفته و نهادينه شود.

ولي برعكس اين اتفاق هم قابل اثبات است. به اين معني كه جذابيت‌هاي بصري برنامه‌هاي تلويزيوني و اساساً قدرتي كه امروز تصوير در جهان پيدا کرده در کاهش ميل به كتاب و آثار مكتوب تأثير داشته باشد؟

بله. اين مساله حتي توجيه علمي و روانشناختي دارد اين اتفاق در كشورهاي غربي هم قابل ردبابي است. ببينيد واقعيت اين است كه فراتر از خواندن و شنيدن يا ديدن، مساله تفكر و تامل است. تفكر در سكوت رخ مي‌دهد و ما نه تصويري مي‌بينيم نه صدابي

می‌شنویم بلکه همه اینها در فرآیند درونی و ذهنی، آدمی را به رشد و کمال نزدیک می‌کند. لذا آنچه در مطالعه و اشکال مختلف آن واجد اهمیت است تفکر و تامل آدمی است و شفاهی و مکتوب بودن صرفاً ابزارهای این فرآیند هستند. البته در میان ابزارهای تفکر هیچ‌کدام جای کلمه را نمی‌گیرد. تأثیری که کلمات بر انسان و فرآیند تفکر می‌گذارد هیچ‌کدام از ابزارهای دیگر این ظرفیت را ندارند. کلمه قدرت تصویرسازی بالایی دارد. به همین دلیل تصویرسازی به واسطه شنیدن رادیو در ذهن مخاطب بیش از تماشای تلویزیون است که تصویر را حاضر و آماده به نمایش می‌گذارد.

واقعیت این است که آثار نمایشی ما چه در قالب فیلم سینمایی چه سریال تلویزیونی کمتر به سراغ ادبیات داستانی رفته و همواره یکی از انتقاداتی که به تولیدات نمایشی ما می‌شود گسست بین ادبیات و سینما و تلویزیون است. مثلاً ما کمتر شاهد کارهای اقتباسی در نمایش‌های تصویری هستیم. آیا شما قبول دارید ارتباط بین ادبیات و آثار مکتوب ما با آثار نمایشی بسیار ضعیف است و ما بین دنیای کلمات و جهان مکتوب و دنیای تصویر دارای ضعف‌های عمده‌ای هستیم؟

ببینید ما در این زمینه به نوعی دچار عقیم‌شدگی هستیم. نه تنها به سراغ ادبیات داستانی نرفتیم بلکه سراغ خاطرات و تجربیات تاریخی و دغدغه‌های اصیل و شخصی خودمان نیز در تولید آثار نمایشی نرفتیم. حتی در ادبیات داستانی هم بیشتر سراغ ترجمه آثار دیگران رفتیم و دچار یک گسست با هویت و فرهنگ خودمان شدیم. چرا نمایشنامه و تئاترهای ما با استقبال خوبی مواجه نمی‌شود برای این که داستان‌ها و دغدغه‌هایی که در آنها وجود دارد نیاز و مساله ما نیست و مخاطب نمی‌تواند با این نمایشنامه‌ها ارتباط عمیق و درونی پیدا کند. در سینما هم همین‌طور است نه فقط سینمای هالیوودی بلکه تفکر و رویکرد هالیوودی به هنر و نمایش سیطره و سلطه دارد. البته ادبیات داستانی ما هم خیلی فربه و غنی نیست و همه ضعف‌ها را نمی‌توان به گردن سینما و تلویزیون انداخت. سهم قابل توجهی کتاب‌های داستانی ما رمان‌های زردی هستند که اساساً مناسبات و روابط شخصیت‌ها و قصه‌های مطرح شده در آن هیچ ارتباطی با فرهنگ و هویت ایرانی ندارند.

آیا این مساله بیشتر به این برنمی‌گردد که ادبیات داستانی ما قابلیت و ظرفیت دراماتیکی لازم را ندارد و نمی‌شود در قالب نمایشی بازتولید شود؟

شاکری: فراتر از خواندن و شنیدن یا دیدن، مساله تفکر است. تفکر در سکوت رخ می‌دهد، ما نه تصویری می‌بینیم نه صدایی می‌شنویم بلکه همه اینها در فرآیند درونی و ذهنی، آدمی را به رشد و کمال نزدیک می‌کند. این حرف هم درست است و هم غلط. از این حیث درست است که ادبیات ما پیوسته با فرهنگ غرب و گسسته با فرهنگ و هویت بومی خودمان است. متأسفانه بسیاری از کتاب‌های داستانی ما برداشت دسته‌چندم از آثاری است که در غرب به نگارش درمی‌آید. ما در بخش پژوهش و اقتباس سینما فیلم ادبیات داستانی مورد مطالعه و بررسی قرار دادیم. در این غربالگری به یک درصد آثار قابل تصویر هم نرسیدیم یا دست‌کم می‌توانیم بگوییم که یک درصد آنها قابلیت تصویری و نمایشی داشته‌اند. متأسفانه بسیاری از داستان‌های ما فاقد منطق قصه و ساختار دراماتیکی هستند. ضمن این که ما از یک سو نقد جدی در حوزه سینما و ادبیات داستانی نداریم و از سوی دیگر، مخاطبان ما سهمی در شکل‌گیری این آثار ندارند و نظر آنها شنیده نمی‌شود. نتیجه این که تصمیم‌گیرنده اصلی محفل ادبی تعداد ناشر هستند که اینها اول ذائقه‌سازی می‌کنند و بعد دست به ذائقه‌سنجی می‌زنند و در واقع دست به یک نوع بازاریابی برای آثار خود می‌زنند، اما غلط این ماجرا به این برمی‌گردد که از بین آثاری که قابلیت نمایشی دارند می‌توان دست به تولید زد، اما در مقابل این هم مقاومت می‌شود؟

اتفاقاً چالش و سوال اصلی من همین‌جاست. این که چرا ادبیات داستانی ما دست کم آنهایی که واجد قابلیت‌های تصویری هستند، در ساخت فیلم و سریال‌های تلویزیونی استفاده نمی‌شود. چرا به قول شما در برابر این خواسته مقاومت می‌شود؟

خب از یک طرف فیلم‌نامه‌نویس می‌گوید من وقتی می‌توانم به شکل پنهانی از یک اثر و داستان خارجی یا داخلی برداشت کرده و آن را مال خودم بکنم چه نیازی است که زیر علم نویسنده اثر و داستان‌نویس‌ها بروم. در واقع یک نوع گریز از اقتباس وجود دارد. دوم تهیه‌کننده و کارگردان نیز از این که اثر خود را یک کار اقتباسی بدانند و در تیتراژ به آن اشاره کنند می‌گریزند و در واقع از این طریق به خود تشخص مولف بودن می‌بخشند. مساله دیگر پرداخت حق اقتباس به نویسنده اصلی است که خوب این مساله می‌تواند برای تهیه‌کننده یک هزینه اضافی محسوب شود. هر چند متأسفانه ما در ایران نظام حقوقی دقیق و منسجمی درباره کپی‌رایت نداریم.

شما به عنوان متولی اقتباس در سینما فیلم چه اقداماتی در این زمینه انجام دادید؟

سینما فیلم در 5 سال گذشته که موضوع اقتباس را به شکل جدی دنبال می‌کند به لحاظ دستیابی به آثار قابل اقتباس شورایی تخصصی متشکل از کارشناسان مختلف در حوزه‌های گوناگون از فیلم‌نامه گرفته تا کارگردانی و عوامل تولید تشکیل داده که به بررسی ادبیات داستانی و بازنمایی آثاری که قابلیت نمایشی داشتند، پرداختند که آمار آن را خدمت شما عرض کردم. البته باید اعتراف کنم آهنگ انتخاب آثار داستانی با آهنگ نگارش فیلم‌نامه با هم تناسب و سازگاری ندارند. البته سازوکار درستی هم در این زمینه وجود ندارد. به

نظر من حمایت مالی بیشتری از فیلمنامه نویسی که دست به کار اقتباسی می‌زند باید صورت بگیرد، چون تبدیل يك قصه شناخته شده به يك فیلمنامه از نگارش يك فیلمنامه غیراقتباسی دشوارتر است و به ترویج و چه بسا ماندگاری آن قصه هم کمک کند. ضمن این که باید راهکارهای تشویقی برای ایجاد انگیزه در فیلمنامه نویسان ایجاد شود که بتوانند به سراغ کارهای اقتباسی بروند. الان تله‌فیلم، فرصت و ظرفیت خوبی برای تجربه اقتباس در حوزه فیلمسازی است. واقعیت این است که ما ابتدای این مسیر هستیم و باید برای این آزمون و خطا هزینه کنیم. جالب این که 85 درصد آثار سینمایی در دنیا که موفق به دریافت اسکار شدند کارهای اقتباسی بودند. ما در این زمینه نیازمند به جریان‌سازی و بسترسازی هستیم و منطقی است که ابتدای راه برای رسیدن به این هدف هزینه کنیم.

ظاهراً سیمافیلیم اراده کرده تا اقدامات بیشتر و موثرتری در زمینه اقتباس ادبی و نمایشی صورت دهد.

در آسیب‌شناسی‌ای که در این زمینه انجام شده موانع گرایش فیلمنامه‌نویس و سایر عوامل تولید به آثار اقتباسی شناسایی شد و در نهایت به این نتیجه رسیدم که برخی تدبیرهای مدیریتی برای گشودن گره‌ها و تسهیل سازوکارها ورود پیدا کند که برخی از آنها انجام شده است. ولی خود رسانه ملی و شخص آقای ضرغامی به شکل خیلی جدی پیگیر این مساله هستند. آقای اسلامی مهر هم در این زمینه بسیار مصمم هستند تا ان‌شاءالله در ساخت سریال و تله‌فیلم‌ها توجه بیشتری به ادبیات داستانی و اقتباس صورت بگیرد. مثلاً سیمافیلیم 4 گروه تولیدی خود را موظف کرده که حتماً سهمی از تولیدات خود را به این مقوله اختصاص دهند.

آیا ارتباطی بین فرم و ساختار نمایشی و مقوله اقتباس وجود دارد؟ به این معنی که مثلاً تله‌فیلم ظرفیت بیشتری برای انجام اقتباس نسبت با سریال داشته باشد یا خیر؟

پاسخ به يك پرسش دیگر برمی‌گردد. این که داستانی که قابلیت اقتباس داشته باشد چقدر ظرفیت و قابلیت پرداخت دارد. يك وقت داستانی صرفاً قابلیت تبدیل به يك تله‌فیلم 90 دقیقه‌ای دارد، اما برخی داستان‌ها مثل «171؛ جنگ و صلح» یا «رمان 171؛ دا» در قالب يك تله‌فیلم نمی‌گنجد و به ساختار سریالی نیازمند است. در واقع حجم و ظرفیت دراماتیک يك قصه و رمان است که فرم و ساختار روایت را تعیین می‌کند. البته به لحاظ تأثیرگذاری بر مخاطب، سریال بیش از تله‌فیلم می‌تواند موثر باشد. بالاخره سریال از امکان جذب بیشتر مخاطب نسبت به تله‌فیلم برخوردار است. به نظر می‌رسد در این زمینه تهیه‌کنندگان به ساخت سریال، گرایش و علاقه بیشتری داشته باشند تا تله‌فیلم.

واقعیت این است که در سریال‌سازی ما اقتباس کمتر اتفاق افتاده، ولی همان محدود سریال‌هایی که حالتی اقتباسی داشتند از جمله بهترین سریال‌های تلویزیونی شدند، مثل قصه‌های «171؛ مجید» کیومرث پوراحمد که برگرفته از کتابی با همین عنوان از هوشنگ مرادی‌کرمانی بود. این موفقیت نشان می‌دهد پیوند ادبیات و کتاب و قصه با تلویزیون چقدر می‌تواند به رشد هر دو کمک کند.

ببینید الان دیگر همه به این نتیجه رسیدند که به سراغ ادبیات داستانی و داشته‌های خودمان در این زمینه بروند. مثلاً ما الان خاطراتی داریم که بسیار جذاب و شنیدنی هستند. به واسطه اتفاق بزرگ انقلاب در کشور ما، شخصیت‌ها و آدم‌های زیادی داریم که در موقعیت‌های بسیار حساس و مهمی قرار گرفتند که اینها قابلیت تبدیل شدن به اثر نمایشی را دارند. شما ببینید چه آثار فراوانی ناشی از وقوع جنگ جهانی اول و دوم تولید و رمان و فیلم و سریال‌هایی که از خاطرات و تجربیات افراد در این دو جنگ ساخته شد. جامعه‌ای مثل ایران که سرشار از رخدادها و حوادث مختلف است و فراز و نشیب‌های زیادی دارد از لحاظ دراماتیک و نمایشی نیز استعداد زیادی برای قصه‌پردازی دارد. واقعیت این است که پس از وقوع انقلاب اسلامی، ظرفیت‌های جدیدی برای داستان‌پردازی ایجاد شد که پیش از آن وجود نداشت. ضمناً موقعیت تاریخی و سوق‌الجیشی ما در منطقه خود پتانسیل بالایی برای داستان‌پردازی است. ما از معدود کشورهایی هستیم که 15 همسایه داریم یا در داخل کشور خودمان تنوع قومی و فرهنگی بسیار زیادی داریم که در کمتر کشوری وجود دارد. خوب همه اینها ظرفیت‌های بسیار زیادی برای قصه‌پردازی و داستان‌گویی ایجاد می‌کند که متأسفانه ما کمتر به سراغ آن رفتیم و از این سرمایه استفاده کردیم. یا همین جنگ تحمیلی، ظرفیت‌های داستانی زیادی ایجاد کرده که بخش کوچکی از آن را در سینما و ادبیات دفاع مقدس خود شاهد بودیم. ما خاطراتی از رزمندگان و کسانی که جنگ را تجربه کرده‌اند داریم که اصلاً به سراغ آن هم نرفتیم.

ولی آقای شاکری، خاطره که به تنهایی و به صرف خاطره بودن نمی‌تواند دستمایه فیلم یا سریال‌سازی قرار بگیرد چون ساختار دراماتیکی ندارد.

این حرف درست است، اما خاطره بستر و ظرفیتی است که نویسنده می‌تواند در آن قصه‌ای قرار دهد و آن را به يك ساختار دراماتیک و نمایشی بدل کند. در واقع خاطره مقدمه و مواد اولیه برای قصه‌پردازی است. منظور من این است که ما این مقدمه و سرمایه اولیه را داریم، ولی متأسفانه به سراغ آن نرفتیم و گرنه خود خاطره که قصه ندارد. ضمن این که ما مزیت نسبی در مستندسازی داریم که باز هم در این زمینه با توجه به قابلیت‌هایی که در این حوزه در بخش‌های گوناگون نداریم، از آن استفاده نکردیم. واقعیت این است که از

طریق دستورالعمل و بخشنامه نمی‌توانیم این خلأ را پر کنیم و باید همت و انگیزه لازم را در نویسندگان خود ایجاد کنیم. متأسفانه الان خیلی از فیلمنامه‌نویسان ما داستان نمی‌خوانند و خیلی از داستان‌نویسان ما نیز فیلمنامه را نمی‌شناسند. خب اگر کارگاه مشترکی بین این 2 گروه گذاشته شود قطعاً به هر 2 کمک می‌کند که تأثیرات متقابل کار همدیگر را بر حرفه خود ببینند و ظرفیت‌های مشترک را شناسایی کنند.

ضمن این که این همکاری به نفع مخاطب هم هست به این معنی که ساخت تله‌فیلم یا سریال‌های اقتباسی می‌تواند مخاطبان این آثار را نیز با ادبیات داستانی و قصه‌خوانی آشنا کرده و در واقع با کتاب آشتی دهد و دست به یک فرهنگ‌سازی در این زمینه بزند.

اقتباس از آثار مکتوب به نوعی با تبدیل کردن داستان به تصویر، دامنه مخاطبان آن را افزایش می‌دهد و حتی اقتصاد نویسندگان ادبیات داستانی را رونق می‌بخشد. در واقع اقتباس در نمایش باعث معرفی و شناسایی ادبیات داستانی به مردم شده و باعث فروش بیشتر آثار مکتوب می‌شود. در نتیجه این که ما باباز کردن دروازه اقتباس ادبی در سینما و تلویزیون، مخاطبان و مطالعه کتاب و ارج نهادن به آن را به اوج می‌رسانیم.

سید رضا صائمی
جام جم